

روزهای افتخار و خذلان

نگرشی گذرا بر علل نافرجامی نهضت ملی کردن صنعت نفت و تبعات آن

□□ نوشته دکتر داود هرمیداس باوند استاد علوم سیاسی در دانشگاه امام صادق (ع)

سادچیکف، تأکید بر استیفای حقوق حقه ملت ایران از شرکت سابق نفت ایران - انگلیس، رد قرارداد الحاقی گس - گلشانیان، تصویب قانون نه ماده ای ناظر به ملی کردن صنعت نفت و بالاخره عدم تمدید قرارداد شیلات، همه و همه مولود آزادی نسبی بود که برای مدت کوتاه (از ۱۹۴۱ الی ۱۹۵۳) کم و بیش بر جامعه ایران حکمفرما بود و پیروزی های حقوقی و سیاسی در مجامع بین المللی چون دیوان بین المللی دادگستری لاهه و شورای امنیت را به ارمغان آورد. اینک پرسشی که مطرح می شود اینست: چرا نهضتی که از پشتوانه مردمی و تا حدودی از امکانات بین المللی مساعد برخوردار بود، آثار محرکه و الهام بخش منطقه ای و تا حدودی جهانی داشت، و بالاخره مبارزاتش در مراحل اولیه قرین موفقیت بود، نهایتاً نافرجام شد؟ به عبارت دیگر، چه عواملی زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد گردید؟ پیش از پاسخ دادن به این پرسش، بدون تردید اشاره به شرایط مساعد بین المللی، درک مشکلات مستتر در روند بعدی نهضت را آسان تر خواهد کرد.

بطور خلاصه، امکانات مساعد بین المللی در آغاز حرکت نهضت عبارت بود از:

۱- اثرات دگرذیسی سیاسی - اقتصادی ناشی از جنگ بین الملل دوم و تبلور آن در اصول امره جدید حقوق بین الملل مندرج در منشور و نهادهای بین المللی مربوطه بویژه سازمان ملل متحد، از جمله تأکید بر تحقق اصل آزادی سرنوشت مردم از یک سو، و همکاری های بین المللی در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی اعضای جامعه بین الملل بویژه کشورهای درحال توسعه (عقب افتاده) و حق مشروع هر یک از آنها برای استفاده از کلیه امکانات و منابع داخلی و بین المللی برای رسیدن به این مقصود از سوی دیگر. در رابطه با تحقق این منظور برخی از دولت های اروپائی از جمله دولت کارگری انگلستان اقدام به وضع قوانین جدید ناظر به ملی کردن صنایع و مؤسسات خصوصی مهم برای تأمین هرچه بیشتر منافع عمومی کردند. این قاعده مطمح نظر بسیاری از دولت ها برای توسعه اقتصادی آنها قرار گرفت.

۲- ادامه اختلاف نظر بین دولت های آمریکا و انگلستان درخصوص اجرای اصول منشور آتلانتیک و نظام اقتصادی و مالی ناشی از توافقهایی برتون وودز درخصوص دسترسی بلامانع به منابع جهانی از جمله پایان دادن به امتیازات نفتی انحصاری؛ مسئله ای که قبلاً در دو کنفرانس بین المللی نفت در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ در واشینگتن مطرح شده ولی به نتایج مرضی الطرفین نینجامیده بود و در این زمان بار دیگر به صورت نوعی معارضه در

بگذارید صدها گل در کنار هم شکوفا شوند و صدها مکتب فکری در جوار هم به سر برند و از تعاملات میان آنها فرآیندی آفریننده، سازنده و پویا بر جامعه حکمفرما شود و همگان از ثمرات آن بهره مند گردند. این گفته کنفسیوس در دو هزار و ششصد سال پیش که چهار دهه پیش نیز از سوی مائوتسه دنگ در توجیه فواید اصل همزیستی مسالمت آمیز در روابط بین الملل بازگو گردید، همچنان دستورالعمل و تجویز صحیحی است برای درمان جوامعی که در بند استبداد سیاسی - اجتماعی و جمود فرهنگی و فکری به سر می برند؛ جوامعی که با نفی زمینه های آزاد تعاطی آراء، نظرات و افکار سازنده برای حل مسائل و معضلات اجتماعی خود را در نوعی توقف تاریخی محصور و مقید می سازند. بدون تردید این وضع و سرنوشتی بوده که بسیاری از جوامع درحال توسعه از جمله جامعه ما طی دو قرن گذشته در مقاطع تاریخی خاص دچار آن بوده و تلاش های مکرر در جهت رهائی از آن به سبب اتحاد نامیمون قدرت های ذیربط خارجی و عوامل مربوطه در داخل، با نوعی نافرجامی روبرو گردیده است. در این راستا، نهضت ملی کردن صنعت نفت فرآیند رویدادهای سیاسی داخلی بود که در پرتو تحولات بین المللی برای مدتی کوتاه امکان آزادی تعاطی آراء، نظرات و افکار را در رابطه با حل مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه تا حدودی فراهم ساخته بود. دریغ که این روند در پی اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ آغاز گردید؛ رویدادی که آنرا چیزی جز یک فاجعه تاریخی نمی توان تلقی کرد، بویژه آنکه در این مورد نه تلاشی دشمن ستیزانه و نه حرکتی جهادگرانه درقبال اشغالگران ظاهر گردیده بود. با تمام این احوال، از آنجا که مصالح قدرت های اشغالگر ایجاب می کرد در پشت جبهه آرامش برقرار باشد و درهمین رابطه مردم از مزایای نظمی متفاوت از نظام استبدادی قبلی بهره مند شوند، رعایت برخی آزادی ها را ضروری دانستند. در نتیجه امکان تعاطی آزاد آراء و نظرات درخصوص مسائل کشور که به نوبه خود مولود آزادی نسبی مطبوعات، احزاب و تا حدودی انتخابات بود به قوه مقننه، از جمله اقلیت منتخب مردم اجازه داد که باوجود تمام محدودیت ها و تنگناهای سیاسی تصمیماتی به خیر و صلاح جامعه اتخاذ کنند. در این رابطه می توان به مصلوبه ناظر به منع اعطای امتیاز نفت به دولت ها و شرکتهای خارجی تا پایان جنگ، دیپلماسی فعال و مؤثر و موفقیت آمیز قوام (همراه با اولین آزمون شورای امنیت در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی و همگامی برخی از اعضای دائمی شورای امنیت) درباره مسئله آذربایجان، رد قرارداد قوام -

مناطق خاصی از جهان خودنمایی می‌کرد.

۳- تجدیدنظر در مبانی حقوقی و اقتصادی قراردادهای امتیاز نفت براساس اصل تصفیف؛ رویدادی که ابتدا از توافق شرکت‌های نفتی آمریکا با دولت ونزوئلا آغاز و سپس بعنوان قاعده‌ای مسلط زمینه‌ساز تجدیدنظر در اکثر قراردادهای نفتی در دنیای غیرکمونیست شده بود ولی در ایران با بی‌اعتنائی شرکت نفت انگلیس - ایران به خواسته‌های حقه ایرانیان روبرو گردیده بود.

۴- بروز جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک متعارض که به نوبه خود ظاهراً امکانات مناسبی برای دولت‌هایی که تمایل به پیروی از سیاست موازنه منفی یا عدم تعهد به معنای بعدی آن داشتند فراهم می‌آورد. مضافاً آنکه تصور می‌شد مبارزات ضداستعماری آنها حمایت یا تأیید اصولی شوروی را همراه خواهد داشت و در عین حال واکنش نظامی قدرت‌های استعماری مربوطه را محدود خواهد ساخت.

۵- اِعمال استراتژی مهار یا متوقف ساختن (Containment) شوروی و کشورهای سوسیالیست در مرزهای جغرافیایی و سیاسی شان از سوی آمریکا، و نظرات اعلام شده زیر درخصوص ایفای این مسئولیت:

الف - حمایت از ناسیونالیسم در برابر کمونیسم. به عبارت دیگر، تأیید دولت‌های ملی و مردمی در کشورهای هم‌مرز با شوروی.
ب - تأکید بر توسعه اقتصادی و اجتماعی این جوامع به منظور جلوگیری از نفوذ خزنده و فزاینده احزاب کمونیست.
پ - طرح نظراتی در برخی محافل سیاسی و مطبوعاتی آمریکا

مبنی برآنکه چون آمریکا مسئولیت مهار کردن شوروی و تأمین هزینه‌های آن را عهده‌دار است، باید در منابع و منافع کشورهای ذیربط با این مسئولیت به نحوی ذینفع و سهمیم باشد.

البته تضادها، تعارضات و رقابت‌های مورد بحث در صحنه بین‌المللی بعنوان امکانات مساعد و قابل بهره‌برداری مطرح نظر و مورد توجه رهبران نهضت بود و تا حدودی نیز در این راه گام‌های مثبت برداشته شد، اما همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید، پرسش اساسی این است که چرا با وجود امکانات مساعد گفته شده، سرانجام نهضت نافرجام شد؟ بی‌شک پاسخ این سؤال را باید در دو زمینه داخلی و خارجی جستجو نمود.

آگاهی از ارتباط این دوزمین به برای درک واقعیت‌های سیاسی لازم است. یعنی موفقیت قدرت‌های خارجی در نیل به اهداف سودجویانه در جوامع دیگر، پیش از هرچیز منوط به دسترسی به کاجارها، ابزارهای سیاسی و الت فعل‌ها در جوامع مورد نظر است.

چنانچه دسترسی به این وسائل و آلات فعل میسر نشود، آنها ناگزیر می‌کوشند براساس نوعی موازنه منصفانه مصالح خود را با منافع کشور مورد نظر همسو و هماهنگ کنند. بدون تردید یکی از علل عمده داخلی نافرجام ماندن نهضت ملی نفت وجود نقص بنیانی در فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم بر جامعه ایران بوده است؛ نقصی که طی دو قرن گذشته چون بیماری مزمنی اثرات نامطلوب بر روند تصمیم‌گیری‌های اساسی درقبال بحران‌های سیاسی داشته و در جریان نهضت ملی به صورت شدیدتری ظاهر گردید.

نقص داخلی دیگر را باید در نارسائی نگرش‌ها و ارزیابی دست‌اندرکاران سیاسی از مسائل بین‌المللی مربوطه دانست؛ یعنی خوش بینی بیش از اندازه درخصوص منش و روش سیاسی برخی از قدرت‌ها و عدم آشنائی کافی نسبت به ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک بعضی دیگر. مهمتر از همه، ارزیابی‌های مبالغه‌آمیز از تضادها و رقابت‌های بین‌المللی و بالاخره ضعف نظرات کارشناسی درخصوص مسائل مالی و اقتصادی بین‌المللی مربوطه از جمله آئین حاکم بر روابط شرکت‌ها و کمپانیهای چندملیتی. در مورد نکته اول باید اذعان نمود که موفقیت هر نهضت سیاسی گذشته از حمایت مردمی منوط به اشتراك نظر، وحدت عقیده و همکاری مؤثر خواص و نخبگان متنفذ جامعه (سرمداران سیاسی، نظامی، مذهبی و اقتصادی) یا الیت حاکم است. رمز موفقیت ژاپن و جهش تاریخی بزرگ آن کشور مدیون اتفاق نظر و همکاری همه جانبه نخبگان و خواص متنفذ در چارچوب نظام میجی حاکم بر ژاپن در نیمه دوم قرن نوزده بود. برعکس، در تاریخ یکصدوپنجاه ساله ایران (قبل از نهضت) یکی از دلایل عمده نافرجامی‌ها و ناکامی‌های سیاسی و نظامی فقدان وحدت عقیده و اشتراك نظر و به عبارت دیگر عدم تحقق وجدان ملی در میان الیت حاکم بوده است. از جمله علل اساسی شکست نظامی و سیاسی ایران در جنگ‌های ایران - روس را باید عدم همکاری مؤثر فتحعلی‌شاه با عباس میرزا در زمینه تأمین نیازهای مالی و تسلیحاتی مورد درخواست وی و از سوی دیگر عدم هماهنگی و تا حدودی کارشکنی‌های اشخاصی چون الهیارخان اصف‌الدوله در روند جنگ و بالاخره عدم مشارکت نیروهای تحت اختیار دیگر والیان چون حسنعلی میرزا فرمانفرما والی خراسان، محمدعلی میرزا دولت‌شاه والی کرمانشاه و دیگران در جبهه قفقاز دانست. به همین نهج، نافرجامی اصلاحات امیرکبیر ناشی از کارشکنی‌های عوامل درباری و مخالفت‌های برخی از خواص و نخبگان متنفذ وقت بوده است؛ و بالاخره از دست رفتن مرو شاه جهان به دلیل کارشکنی‌های قوام‌الدوله در عملیات نظامی حمزه میرزا حشمت‌الدوله پسر سلطان مراد میرزا والی خراسان گزارش شده است. این روند نامطلوب که به نحوی در انقلاب مشروطیت و تحولات سیاسی بعدی ایران متجلی بود، در جریان نهضت ملی کردن صنعت نفت به شکل وسیع‌تر و در عین حال پیچیده‌تر در چارچوب اتحاد عوامل چپ و راست ظاهر گردید. به همین جهت رهبران نهضت با توجه به چنین سوابق تلخ تاریخی و با آگاهی از وجود نفاق و چنددستگی در میان خواص و نخبگان سیاسی وقت درصدد برآمدند با تکیه بر حمایت توده مردم و بسیج سیاسی آنها آثار این نقیصه تاریخی را خنثی نمایند. ولی از سونئی حفظ حمایت و پشتوانه مردمی و نگه داشتن آنها در صحنه نیاز به نوعی ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی داشت و رهبری نهضت برای حصول این مقصود چاره‌ای نداشت جز آنکه نوعی پوشش ایدئولوژیک توأم با قداست سیاسی خاص برای قانون نه ماده‌ای ملی کردن صنعت نفت بویژه اصل خلع ید قائل شود. در نتیجه، ملی کردن صنعت نفت که صرفاً وسیله‌ای برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی کشور بود به دلایل مذکور در فوق تبدیل به هدفی مقدس و ملی گردید به گونه‌ای که تغییر هر یک از اصول نه‌گانه به

عنوان عدول از هدف مورد بحث و خیانت به نهضت و خدمت به استعمار تلقی می‌گردد. بدین ترتیب، در شرایطی که انعطاف‌پذیری و تعدیل برخی از مواضع اعلام شده قبلی ضروری به نظر می‌رسید، رهبری نهضت خود را گرفتار نوعی محصنه و بن بست سیاسی می‌دید. برای خروج از چنین تنگنایی نیز در شرایطی که جبهه متحده مخالفان داخلی از طریق تبلیغات سیستماتیک خود کوشا بود حرکت نهضت را با مصالح نهائی استعمار مرتبط سازد، در واقع چاره‌ای جز قبول شکست و کناره‌گیری از مسئولیت نبود، حال آنکه این خودضربه‌ای مهلک‌تر و سهمگین‌تر به حرکت تاریخی جامعه و نفی اعتقاد عمومی به نتایج مبارزه محسوب می‌شد.

البته جنبه داخلی موضوع، مسئله‌ای منزوی و مستقل نبود بلکه جزوی از تعاملات بین‌المللی مربوطه به شمار می‌رفت؛ به همین جهت، همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید، برخی نارسائی‌ها در ارزیابی امکانات بین‌المللی به نوبه خود همراه با عوامل داخلی زمینه‌های نافرجایی نهضت را تشدید کرد. این نارسائی‌ها را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

۱- بروز جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک، ظاهراً به عنوان یکی از امکانات مساعد برای پیشبرد مقاصد نهضت تلقی می‌شد. بویژه، با توجه به جنبه ضداستعماری نهضت، انتظار می‌رفت که تأیید نسبی شوروی حاصل باشد. البته این استنباط مبتنی بر این باور بود که برخورد شرق و غرب براساس نوعی اختلاف پیکارچه است؛ حال آنکه در این رابطه تعاملات متفاوت با درجات مختلف مطرح بود. یعنی از نظر شوروی‌ها حفظ وضع موجود در ایران همراه با مسئولیت انحصاری انگلستان در خلیج فارس از جمله انحصار بهره‌برداری از نفت ایران مقبول‌تر از آن بود که آمریکا بعنوان امپریالیست مقتدر و در عین حال جوان و چالشگر جانشین بریتانیا شود. مضافاً آنکه آمریکا در این مقطع رسالت مهار و محصور کردن شوروی را عهده‌دار شده بود و سعی در تحکیم هرچه بیشتر این سیاست داشت. بعلاوه، در کنار این نگرش کلی، نظام استالینی وقت آن دسته از نهضت‌های مردمی و ملی را که خارج از کنترل و وابستگی مسکو بودند غالباً بادیه شک و تردید می‌نگریست، چه به نظر آنها سرنوشت این نهضت‌ها نهایتاً در چارچوب تعاملات خود قدرت‌های سرمایه‌داری غرب تعیین می‌گردید. فراتر از آن، پیروزی این نهضت‌ها در واقع به معنی تضعیف و از دست رفتن جایگاه اجتماعی و سیاسی احزاب کمونیست محلی بود و بالاخره، اجرای صحیح قانون ملی شدن صنعت نفت در واقع نفی هرگونه زمینه آتی برای تجدید تقاضای تحصیل امتیاز نفت مناطق شمالی ایران تلقی می‌گردید. بنابراین، مسکو نه تنها از لحاظ سیاسی و اقتصادی از نهضت ملی ایران در شرایط سیاسی خاصی که انتظار می‌رفت حمایت نمود، بلکه حزب توده بعنوان ترجمان نظرات مسکو در جریان امور از هیچ‌گونه اخلال و کارشکنی در روند مبارزه خودداری نکرد و از راه اتحاد نامیمون با عناصر و جناح‌های طرفدار حفظ منافع بریتانیا، نقش مؤثری در ناکام ماندن نهضت داشت.

۲- ارزیابی غالب مسئولان، سیاستمداران و روشنفکران وقت ایران از ابعاد و عمق رقابت قدرت‌های سرمایه‌داری غرب و راه و

روششان برای بهره‌جوئی از آن، تا حدود زیادی تحت تأثیر استدلال‌های مارکسیستی قرن نوزده بویژه استنتاجات حزب توده در این رابطه قرار گرفته بود. بدین معنی که رقابت‌های مورد بحث در جهت تلاش یکی به منظور خلع کامل جایگاه اقتصادی دیگری تعبیر می‌گردید. حال آنکه منطق این رقابت بر پایه منشور آتلانتیک و نظام اقتصادی، مالی و تجاری پیش‌بینی شده در اسناد برتون و وودز حاکی از پایان بخشیدن به منافع و امتیازات یک جانبه و انحصاری قدرت‌های استعماری سنتی در برخی از مناطق جهان و ملحوظ داشتن اصل مشارکت با در نظر گرفتن ضوابط جدید در رابطه با کشورهای امتیاز دهنده چون اصل تنصیف و غیره بود. بدیهی است در صورت تحقق مقاصد مزبور رقابت‌های فی‌مابین تبدیل به مشارکت همراه با حفظ و رعایت قواعد جدید می‌شد. بنابراین، پذیرش اصل ملی شدن از سوی دولتهای ذیربط، به معنای روندی متفاوت از اصل تنصیف و نهایتاً مشارکت نبود. این معنا بخصوص پس از ملاقات آیدن و آپسن در نوامبر ۱۹۵۱ در پاریس مورد توافق قرار گرفت و سپس در طرح پیشنهادی بانک بین‌المللی و پیشنهادهای بعدی قویاً ملحوظ گردید. این نارسائی تنها در مورد برداشت از عمق رقابت بین قدرت‌های سرمایه‌داری مربوطه محدود نمی‌شد، بلکه در ارزیابی‌ها و استنباطات فنی و کارشناسی نیز تا حدودی متجلی بود. یعنی نظر کلی حاکی از آن بود که به دلیل نیاز مبرم دولتهای غربی به نفت وارداتی، قطع و توقف صدور نفت ایران آنها را مجبور به تغییر مواضع اولیه خواهد ساخت. اما کمپانیهای نفتی ذیربط طبق ائین حاکم بر روابط میان خود از یک سو، و حل اختلافاتشان از سوی دیگر، با افزایش تولید برخی از کشورهای منطقه چون کویت و عراق تا حدودی این مشکل را جبران کردند و با شکیبانی بیشتر در راه اقدامات مخالف گام برداشتند.

۳- اعتقاد برخی درخصوص حمایت دولت دموکرات آمریکا از هدف‌های نهضت ملی و استمرار آن ملهم از نوعی خاطره‌های رمانتیک و احساسی از مواضع پیشین آمریکا در قبال مسائل ایران بود. در این مورد سوابق میسیون‌های مذهبی در ایجاد بیمارستان‌ها و کالج‌های آمریکائی، نقش اشخاصی چون باسکرویل و مورگان شوستر و غیره، مخالفت آمریکائیه‌ها با قرارداد ۱۹۱۹، نظر مساعد آنها با شرکت هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس ورسای، تأکید بر حفظ استقلال ایران در اعلامیه سران سه دولت متفق، مخالفت جدی با مواضع دولت شوروی در قبال مسئله آذربایجان و پشتیبانی از مواضع ایران در شورای امنیت، حمایت اولیه آنها از ملی کردن صنعت نفت و بالاخره تصور استفاده از آمریکا بعنوان قدرت سوم در برابر بریتانیا و شوروی که هنوز در اذهان برخی از سیاستمداران جای داشت، همراه با تصویر کلی از دموکراسی آمریکا همه‌وهمه موجب گردید که پراگماتیسم حاکم بر روش و منش سیاسی و اقتصادی آمریکا نادیده گرفته شود و نوعی امید واهی به استمرار و ادامه حمایت آمریکا، باوجود بروز تغییراتی در نظرات مقامات آمریکائی، اذهان مسئولان ایرانی را مشغول دارد. این ناآشنائی تا آنجا بود که حتی شعارهای مطرح شده در مبارزات انتخاباتی آمریکا بعنوان مواضع سیاسی اصولی و جدی از سوی گویندگان آن تلقی گردد. به همین جهت پیروزی جمهوریخواهان بر دموکرات‌ها

به عنوان رویدادی مثبت و به نفع نهضت تعبیر شد.

بالاخره، نظریه تقویت ناسیونالیسم در برابر کمونیسم که در ابتدا از سوی برخی محافل وزارت خارجه آمریکا و اشخاص وابسته به آنها چون جرج آلن، هنری گریدی، مک گی و دیگران مطرح و هدایت شده بود بعنوان يك استراتژی متقن و مسلط مورد تأیید سایر محافل بویژه جناح محافظه کار نبود. جناح اخیرالذکر که چندی بعد مبتکر و طراح حرکت مک کارتیسم در آمریکا شد، قویا حکومت های دیکتاتوری، تابع یا دست نشانده و ضد کمونیسم را بر دولت های لیبرال ناسیونالیست متمایل به سیاست موازنه منفی یا عدم تعهد به معنای بعدی آن ترجیح می داد. آنها در جهت درستی نظر خود غالباً به حوادث ۱۹۴۸ چک اسلواکی و سقوط دولت دکتر بنش استناد می کردند، زیرا از دید آنها تجارب پس از جنگ بین الملل دوم حکایت از آن داشت که احزاب سازمان یافته و مجرب کمونیست از طریق نفوذ خزنده و فزاینده به آسانی در دستگاه و کالبد سیاسی این نوع حکومت هارسوخ می کنند و نهایتاً نظام را از درون به نفع خود تغییر می دهند. عجیب آنکه این استدلال از آغاز نهضت ملی کردن نفت از سوی بریتانیا و وابستگان داخلی آن قویاً تبلیغ و القاء می گردید. آنها برای قبولاندن این نظریه از هر وسیله ممکن در جهت تضعیف دولت دکتر مصدق و ناتوان جلوه دادن آن در حل مسائل و مشکلات داخلی و خارجی و فراتر از همه رسالت محوله به وی در اجرای قانون نه ماده ای استفاده می کردند. از طرف دیگر، کوشش می شد قدرت و توانائی حزب توده را از لحاظ نفوذ در جریان های سیاسی داخلی و احتمال و امکان احراز هدایت و رهبری آن را بطور مبالغه آمیز بزرگ جلوه دهند و زمینه های نگرانی را در جهان غرب فراهم سازند. در این رابطه، جبهه متحده چپ و راست کوشا بود که از طریق ایجاد اعتصابات، تظاهرات، بلوای شهر، برخورد های خیابانی و غیره مانند اعتصاب خونین فروردین ۱۳۳۰ و واقعه ۲۳ تیر و غیره صحت این مدعا را به ثبوت برساند. البته در بادی امر اقدامات کارشکنانه اتحاد مورد بحث ره به جانی نمی برد ولی وقتی در پرتو تحولات سیاسی خارج بویژه از نوامبر ۱۹۵۱ چرخشی منفی به ضرر ایران ظاهر گردید، همبستگی عوامل خارجی و مخالفان داخلی تعیین جدی تری یافت و بخصوص پس از پیوستن شخصیت های منشعب از جبهه ملی به جناح مخالفان، اتحاد مورد بحث گسترش و در عین حال استحکام بیشتری یافت.

رهبری نهضت نیز ناآگاه و غافل از وضع پیش آمده نبود و برای رهایی از رویداد نامطلوب مورد بحث سه راه در پیش داشت: یکی آنکه تغییر برخی از مواضع اعلام شده در قانون نه ماده ای ملی شدن صنعت نفت را بپذیرا شود. در این صورت در برابر تبلیغات و اتهامات مخالفان چاره ای جز قبول ناکامی و کناره گیری از مسئولیت نبود که این خود ضربه ای بس سهمگین و مهلك به حرکت تاریخی نهضت و جامعه به شمار می رفت. دیگر آنکه برای پاسداری از نهضت و تحقق حقانیت ملت ایران، تمام نامرادی ها و نامردمی های عوامل داخلی و دسایس مشترك همبستگان خارجی آنها را به جان بخرد و از طریق تجدیدنظر در ساختار اقتصادی و سیاسی داخلی (اقتصاد بدون نفت، انحلال مجلس سنا، تجدید انتخابات مجلس شورای ملی، نظارت و کنترل بر ارتش، تصفیه

دستگاه های اداری، قضائی و غیره) راه مقاومت و ایستادگی در پیش گرفته شود. البته موفقیت در این راه پیش از هر چیز نیاز به وحدت نظر و همکاری اقشار مختلف بویژه نخبگان داخلی داشت. ولی در شرایطی که جامعه دچار آفت تشمت و دودستگی سیاسی گردیده و بقای سیاسی مخالفان نهضت به پیروزی منافع خارجی مرتبط شده بود و مهمتر از همه حمایت مردم در نهادهای اتکائی و دفاعی تبلور پیدا نکرده بود، راه مزبور نمی توانست قرین موفقیت گردد. ناچار، قرعه سرنوشت به انتخاب راه سوم تعلق گرفت؛ یعنی اینکه برای حفظ مظلومیت و حقانیت ملت ایران تا سرحد امکان ایستادگی و از نوعی پایان و سرانجام شهادت طلبانه استقبال گردد و بدین ترتیب یادواره ای از صداقت، درستی، وطن پرستی و ایمان به مبارزه حق طلبانه برای زیست سرفراز به عنوان سرمایه سیاسی بالقوه برای استمرار حرکت نسل های آینده برجای گذاشته شود.

نهایتاً سرنوشتی که می دانیم، به دست نابخردان و بداندیشان داخلی در خدمت منافع خارجی در قالب کودتای ۲۸ مرداد به ملت ایران تحمیل گردید. با کودتای مزبور، دوران چندساله آزادی آراء و افکار که ثمرات آن در نهضت ملی کردن نفت و پیروزی های حقوقی و سیاسی اولیه متعین شده بود، بار دیگر به سبب نفاق و فساد درونی و مزمن حاکم بر ساختار الیت حاکم، خواص و نخبگان متنفذ به نافرجامی کشانده شد ولی اثرات الهام بخش آن متوقف نگردید. بویژه، بازتاب برون مرزی نهضت چه در بعد منطقه ای و چه بین المللی درخور توجه بود. از لحاظ منطقه ای، از همان آغاز ملی کردن صنعت نفت، مقامات بریتانیا در مذاکرات با آمریکائی ها نگرانی خود را از اثرات گریزناپذیر اقدامات ایرانیها بویژه در مصر در مورد کانال سوئز ابراز می داشتند. در واقع نگرانی آنها بی اساس هم نبود زیرا مصریها به پیروی از ایرانیها تحرکات سیاسی تازه ای در جهت الغای عهدنامه ۱۹۳۶ و خروج نیروهای نظامی بریتانیا از خاک مصر مطرح نمودند. حتی پس از سقوط دولت نحاس پاشا و تغییر رژیم، حکومت ناصر دست به ملی کردن کانال سوئز زد و این اقدام را ملهم از نهضت ملی کردن نفت ایران و پیروی از خط مشی مصدق، یا به گفته آنها «زعیم الشرق» دانستند. بعلاوه، حقانیت حقوقی و سیاسی ایرانیها در امر ملی کردن سبب گردید که مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به این موضوع توجه خاص مبذول دارد؛ چنان که در سال ۱۹۵۲ هیئت های نمایندگی برخی از کشورهای در حال توسعه بر آن شدند که سازمان ملل متحد اصل ملی کردن منابع طبیعی و بهره برداری آزاد از آنها را به عنوان حق مشروع مورد شناسائی قرار دهد. مجمع عمومی، در همین سال به موجب قطعنامه ای حق استفاده و بهره برداری از منابع را به عنوان «جزئی از حاکمیت ملت ها» به رسمیت شناخت و از کشورهای عضو درخواست کرد که از هر گونه عمل مستقیم یا غیرمستقیم که کشور دیگر را از اعمال حاکمیت بر منابع طبیعی اش محروم سازد خودداری نمایند. سپس در سال های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۶ قطعنامه های دیگری تحت عنوان «حاکمیت ملتها بر منابع ثروت خود» به تصویب رسید. همچنین، اوپک با تجارب به دست آمده از روند نهضت ملی کردن نفت، به موجب اصلی در اساسنامه خود پیش بینی کرد که در صورت بروز اختلاف بین یکی از اعضای

دشمنان دائمی، بلکه منافع ملی دائمی‌شان تعیین‌کننده سیاست خارجی آنهاست» و در این رابطه ارزشهای ایدئولوژیک چیزی جز الگوها و نمادهای مصلحتی برای تبیین سیاست خارجی به اقتضای مصالح و منافع روز نمی‌باشد.

اما در برابر اثرات الهام‌بخش نهضت ملی نفت در بُعد منطقه‌ای و بین‌المللی، کودتای ۲۸ مرداد از لحاظ داخلی آثار خذلان‌بخشی در پی داشت. چنان‌که قبلاً اشاره گردید، با کودتای مزبور دوران آزادی نسبی آراء، نظرات و افکار به پایان رسید و آئین مشروطیت که می‌رفت تبلور واقعی خود را در حیات سیاسی جامعه ظاهر سازد، مجدداً به سوی نظام دیکتاتوری تغییر مسیر داده شد. استبداد با تمام مظاهرش به صورت گسترده‌تری متجلی شد و بنا بر اقتضای سرشتش، فرهنگ بت‌سازی و بت‌پرستی توأم با قداست‌های تاریخی و متفاوتی را بیخ در جوامع سنتی، باردگر آئین مبلغه در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه گردید. ناگفته پیداست که در چنین جو تحمیلی نوعی سرخوردگی سیاسی براقشار آگاه جامعه مستولی شد که البته واکنش آنها در قبال آن یکسان نبود. در این راستا چند دیدگاه متفاوت پدید آمد: برخی که کودتای ۲۸ مرداد را رویدادی خلاف منطق تاریخ و روند پویای سیاسی روز می‌انگاشتند، آن را پدیده‌ای ناپایدار و گذران تلقی کردند و به همین جهت فعالیت و مبارزات محدود قلمی و قدمی و در عین حال زیرزمینی را وجه همت خود ساختند. بخصوص گروهی که غالباً از وابستگان به نهضت ملی بودند، با توجه به بعضی نارسائی‌ها و ضعف‌ها در روش و خط‌مشی مبارزات نهضت ملی نفت، تجویزات سیاسی متفاوت و در عین حال رادیکال‌تری را برای مبارزه با رژیم سیاسی وقت و استقرار نظم سیاسی آتی مطرح می‌نمودند. عده‌ای کناره‌گیری و انزوای سیاسی را تا پیدایش فضای مساعد برای اظهار وجود بعدی پذیرا شدند. و بالاخره از آنجا که سرخوردگی‌های فاحش سیاسی که به گونه‌ای آرمان‌ها، باورها و انتظارات جامعه را خدشه‌دار نماید غالباً موجب و زمینه‌ساز گرایش‌ها و فرصت‌طلبی‌های مادی می‌گردد، بعضی‌ها ضمن قبول نوعی سازگاری با شرایط و اوضاع و احوال وقت بدین سو تمایل پیدا کردند. معمولاً این خصیصه پس از سپری شدن دوران بهت و شوک سیاسی اولیه ناشی از تحمیل وضع سیاسی خلاف انتظار، علائم خود را ظاهر می‌سازد؛ بخصوص وقتی که نظام حاکم متصف به عدم صداقت سیاسی و فساد مالی باشد، سرشت مزبور عمومیت بیشتری می‌یابد زیرا یکی از خصوصیات و مقتضیات ماهیت نظام‌های دیکتاتوری پیدایش تعاملات سودجویانه بین سردمداران قدرت و حامیان و وابستگان آنهاست. نظام‌های مورد بحث بقا و استمرار خود را در تأمین و تغذیه مستمر انگیزه‌های سودجویانه و غیر مشروع اطرافیان و حامیان خود جستجو می‌کنند و وابستگان نیز با احراز چنین خصوصیت تبدیل به کاجار و آلت فعل امیال و خواست‌های غیر مشروع و خلاف قانون صاحب قدرت می‌شوند. اثرات منفی این وضع تنها در میان هیئت حاکمه و کادر بالای جامعه محدود نمی‌ماند، بلکه به نحوی در کل پیکره و کالبد جامعه رسوخ می‌کند زیرا منش و روش مسئولان و سردمداران

سازمان و شرکت یا شرکت‌های نفتی و مساعی کمپانیها برای جلوگیری از صدور نفت آن کشور، سایر کشورهای عضو متعهد می‌شوند از افزایش تولید خودداری نمایند؛ بدین معنا که شرکت‌ها نتوانند چنان‌که در مورد ایران عمل کردند، با تحجیب و ارضای یک کشور در مقام سرکوب دیگری برآیند. از دیگر آموخته‌های اعضای اوپک از تجارب نهضت ملی کردن نفت ایران، ایجاد شرکت‌های نفت ملی و پیش‌بینی فعالیت‌هایی برای آنها جدا از عملیات کمپانیهای نفتی بود که سابقاً کلیه امور اکتشاف، استخراج تصفیه، نقل و انتقال، بازاریابی و توزیع را در دست داشتند و بدین ترتیب رفته‌رفته قراردادهای مشارکت و قراردادهای خدمت‌جانشین قراردادهای امتیاز پیشین گردید.

از دیگر تجارب ناشی از نهضت ملی کردن نفت که قویاً مطرح نظر دیگران قرار گرفت، تنظیم استراتژی سیاسی در مبارزات براساس اصول، هنجارها و رویه‌های مرسوم بین‌المللی بود. بدین معنی که از طریق شناخت اصول و موازین بین‌المللی و بهره‌برداری درست از آنها، که در عین حال در حکم خنثی ساختن مبانی حقوقی مورد استناد طرف مقابل است، بهتر می‌توان به نتایج و اهداف سیاسی مورد نظر دست یافت تا از راه چالشگری در قبال اصول و هنجارهای حاکم بر روابط بین‌الملل. بدون تردید موفقیت‌های حقوقی و سیاسی ایران در مجامع بین‌الملل بدان سبب بود که نهضت ملی از همان ابتدا حقانیت خود را براساس اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور ملل متحد و رویه مرسوم بین‌الملل مطرح نمود و همین امر موجب گردید که نه تنها در دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه و دادگاه‌های محلی ونیز، رم و توکیو حرف خود را به کرسی نشاند، بلکه از لحاظ سیاسی درستی عمل خود را در شورای امنیت به اثبات رساند.

بالاخره آزمون و تجربه دیگر حکایت از آن داشت که برخلاف پندارهای خوش‌باورانه رایج در آن زمان، اصول و ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر ساختار و تعاملات داخلی قدرت‌های ذریبط، بویژه آمریکا از سونی و شوروی از سوی دیگر، الزاماً تجلی و عینیت مشابه در سیاست خارجی آنها ندارد. به عبارت دیگر، واقعیت امر حکایت از دوگانگی فاحش از لحاظ پای‌بندی به اصول و ارزش‌های مورد بحث در رابطه با نظام داخلی و سیاست خارجی آنها می‌کرد. از این جهت سیاست خارجی آنها مبتنی بر موضعی کاملاً انتخابی و دیکته شده بوسیله منافع ملی‌شان می‌باشد. یعنی هرگاه مصلحت ملی آنها اقتضاء کند بر رعایت این اصول و ارزش‌ها در رابطه با کشوری خاص قویاً تأکید می‌کنند و در جای دیگر اصول مزبور را به گونه‌ای بارز زیر پا می‌گذارند. چه بسا حکومت‌های مردمی و آزاداندیش به سبب عدم همسوئی با منافع مورد نظر آنها مقهور دسیسه‌ها و توطئه‌هایشان شده و از لحاظ سیاسی وجه المصلحه قرار گرفته‌اند و برعکس، نظام‌های غیر مردمی، دیکتاتوری و ناقض اصول متعارف انسانی از پشتیبانی آنها برخوردار گردیده‌اند. به بیان دیگر، سیاست خارجی این کشورها مصداق بارز جمله معروف لردیالمرستون نخست‌وزیر سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۵ بریتانیاست که آنها «نه دوستان دائمی دارند و نه

سعی می‌شود به نحوی از گردونه سردمداران نظام برکنار گردد. به همین دلیل است که وقتی این نوع جوامع در مقاطع تاریخی خاص با بحران‌های سیاسی روبرو می‌شوند با قلت شخصیت‌ها برای حل مشکلات و معضلات سیاسی غیر منتظره مواجه هستند و ناچار دست استمداد به سوی شخصیت‌های تربیت شده مکتب‌های سیاسی گذشته و ظاهراً از صحنه خارج شده دراز می‌شود یا به اشخاصی با صلاحیت کمتر روی آورده می‌شود. شگفت آنکه در چنین شرایطی هر کسی که به عللی و در زمانی در مقام مخالفت با نظام قبلی برآمده باشد ولو مبانی مخالفتش هم معقول نبوده است، به دلیل همین خلاء شخصیت نقطه اعتکاف و توجه جامعه قرار می‌گیرد و چه بسا به سبب عدم آگاهی کافی مردم از جمیع نظرات چنین اشخاص، جامعه با نوع دیگری از مشکلات روبرو می‌گردد و ناباورانه خود را گرفتار وضعی خلاف انتظار می‌بیند.

بدون تردید تبعات منفی و آفات کودتای ۲۸ مرداد به نکات مورد اشاره محدود نمی‌شود و تحلیل‌های بیشتری می‌طلبد که خارج از این مقوله است.

باری، روند نهضت ملی نفت حکایت از سرنوشت مردمی داشت که طی دو قرن بویژه پس از انقلاب مشروطیت برای دگرگون ساختن ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه خود به منظور سازگاری با منطق مترقی زمان و رسیدن به زیست توأم با سرفرازی و خلاقیت و احراز جایگاهی مطلوب در صحنه بین‌الملل متناسب با تاریخ، تمدن و افتخارات گذشته خود در تب و تاب، کوشش و کوشش و تکاپو بودند؛ مردمی که احساس می‌کردند نارواگونه مغبون تاریخ شده‌اند، لکن دارای شایستگی و توانایی بالقوه برای جبران مافات و آفت‌های زمان هستند؛ مردمی که تلاش‌های مکررشان هر بار به دلیل نقص بنیانی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم همراه با تمهیدات و تحمیلات خارجی نافرجام مانده بود تا اینکه در پرتویک دهه آزادی نسبی سیاسی داخلی و فراتر از آن دگردیسی‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی ناشی از جنگ بین‌الملل دوم، فرصت‌ها و امکانات تازه‌ای برای خیزش سیاسی دوباره‌شان فراهم گردید. این بار، ملت ایران زیر لوای نهضت ملی کردن صنعت نفت، حرکت تازه‌ای را در جهت نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی و به گفته دکتر مصدق رنسانس سیاسی در پیش گرفت و به پیروزی‌های حقوقی و سیاسی در مجامع بین‌الملل دست یافت و روزهای افتخارآمیزی آفرید، اما دریغ که این بار نیز به علت همان نقص بنیانی سیاسی معتکف در البت حاکمه سنتی، روزهای افتخار جای خود را به روزهای خذلان ناشی از کودتای ۲۸ مرداد سپرد و در نتیجه فرآیندی دیگر با همه پیامدهایش پیش پای مردم ایران قرار گرفت. به هر حال، باید از تلاش‌ها و اشتباهات برای تصحیح رفتارها و کردارهای بعدی بهره گرفت و گذشته را چراغ راه آینده قرار داد. بی‌گمان، پاسخ این پرسش را که آیا نهضت ملی نفت با همه جنبه‌های مثبت و منفی‌اش، و روزهای افتخار و خذلانش، آئینه عبرتی برای آیندگان بوده است، باید در رویدادها و تحولات جامعه ایران پس از آن تاریخ جستجو کرد.

حکومت درجهات و زمینه‌های مختلف همواره مطمح نظر مردم است و به گونه‌ای الگوی رفتاری آنها قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر فساد، رشوه‌خواری و دیگر خصوصیات مذموم مشابه، منطقی و مشروعیت خود را از بالا کسب می‌کند. یکی از مشکلات اساسی ایران از آغاز قرن نوزده، وجود همین فساد مالی در میان هیئت حاکمه بوده است که چون بیماری مزمنی بر پیکره جامعه سنگینی نموده است.

یکی از هدف‌های جنبش‌ها و حرکت‌های اصلاح طلبانه، بویژه پس از انقلاب مشروطیت، از بین بردن ریشه‌های این بیماری مزمن اجتماعی و سیاسی بوده که غالباً نیز با ناکامی و نافرجامی قرین گشته است. در دوران ۲۷ ماهه دولت دکتر مصدق، به علت صداقت، درستی و پاکدامنی مسئولان از جهات سیاسی، اقتصادی و مالی، زمینه‌ای فراهم شده بود که جامعه ایران و سازمان‌ها و دستگاه‌های اداره عمومی، آئین و الگوی اخلاقی - اجتماعی منزه و تازه‌ای تجربه کند. حتی بعدها تلاش ساواک نیز به منظور زدن اتهام فساد مالی به مسئولان نهضت، به دلیل فقدان برگه‌ای در این مورد، ره به جایی نبرد. دریغ که کودتای ۲۸ مرداد نه تنها این روند را عقیم ساخت بلکه به گونه‌ای موجب گسترش و اشاعه فساد گردید.

از دیگر اثرات سرخوردگی سیاسی مورد بحث، فرار مغزها از کشور بوده است. از آنجا که فشارها و محدودیت‌های ناشی از نظام‌های دیکتاتوری تنها محدود به زمینه سیاسی نیست و به فضای فرهنگی، علمی و دانشگاهی که بستر بالقوه ظهور و رشد ارزش‌های سیاسی - اجتماعی است تسری می‌یابد، لذا نخستین تجلیات این روند در میان اندیشمندان، فرهیختگان، اصحاب قلم و صاحب‌نظران سیاسی و اجتماعی جامعه ایران ظاهر گردید و از آن تاریخ این پدیده بدشگون در مقاطع زمانی خاص در قبایل سرخوردگی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی داخلی ظاهر می‌شود. البته نباید فراموش کرد که مسئله فرار مغزها تا حدودی با موضوع گسترش ارتباطات و افزایش همبستگی‌ها و وابستگی‌های جوامع بشری به یکدیگر و در نتیجه پیدایش نوعی خصوصیت کوزموپولیتنیسم یا جهان وطنی زائیده انقلاب علمی و تکنولوژیک جدید ارتباط نزدیک دارد. با این وجود، افزایش موج فرار مغزها از یک کشور حکایت از وجود سرخوردگی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اقتصادی در آن کشور در مقاطع زمانی خاص دارد.

بالاخره از دیگر تبعات منفی کودتای ۲۸ مرداد و در واقع نظام‌های دیکتاتوری، تضعیف یا نفی زمینه‌های اجتماعی و سیاسی برای رشد و باروری شخصیت‌هاست. اصولاً نظام‌های مزبور در حکم شوره‌زارهائی هستند که زمینه‌های تولد شخصیت‌ها را از میان می‌برند. با توجه به آنکه در این گونه نظام‌ها آزادی احزاب و کانون‌های تعاطلی و برخورد افکار و آراء سیاسی به معنای واقعی مطرح نمی‌باشد، لذا زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد برای ساخت و پرداخت شخصیت‌ها نیز وجود ندارد. بدین جهت در نظام‌های مورد بحث هرگاه فردی به دلالتی صاحب اعتبار، شهرت، مقبولیت و محبوبیت سیاسی، اجتماعی و نظامی شود، بعنوان چالش و تهدیدی بالقوه برای بقای نظام و شخص دیکتاتور تلقی و